

رابطه انسان و خدا در دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (ع)

<?xml encoding="UTF-8">

اشاره

آنچه در این شماره می آید، بررسی - رابطه انسان و خدا - در دعا‌های عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است.

از آنجا که پرداختن کامل و همه جانبه به این موضوع، موجب بسط مقال و منافی با ضیق مجال است، لذا تنها به بررسی چند موضوع اکتفا گردید که علاوه بر رعایت اختصار، مناسب با موضوع کلی ما؛ یعنی «عرفان عرفه» نیز می باشد.

در شماره های پیشین، موضوعات «شناخت خدا» و «تجلی در عرفه» تقریر شد و اکنون مسأله «رابطه انسان و خدا در دعای عرفه» تقدیم خوانندگان عزیز می گردد. امید است خداوند منان همه دوستانش را در عرفان ناب اسلامی که دعا‌های عرفه، دو چشمه از چشمه سارهای زلال آن است بهره مند گرداند. به خصوص در این ایام، که مصادف با ماه ذی حجه و ماه عرفه و عرفان و عروج ارواح به ملکوت و نزول ملکوت و روح به زمین است.

امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِي وَقَفْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَدْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَيْدْتَ، أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ.

فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاصِبًا أَبَدًا، ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاعْفِرْهَا لِي.

أَنَا الَّذِي أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي ...

«تو آن خدایی که ممت نهادی و نعمت دادی و احسان کردی؛ خدایی که جمال نمودی و برتری دادی و کامل ساختی و روزی رساندی و توفیق عطا کردی. تویی که بخشیدی و بی نیاز کردی و هدایت نمودی. تو آن خدایی که عیوب ما را پوشاندی و از گناهانمان در گذشتی. به همه ما امکان دادی و کمک کردی و یاری نمودی و شفا بخشیدی. برکت و علو در تو و از توست. پس حمد و سپاس همیشه مخصوص توست.

منم آن که خطا کردم و نادانی نمودم و غافل شدم و اشتباه کردم. منم آن که سهو کردم و راه خلاف پیمودم و پیمان شکستم.

من آمم که تو امر کردی و من عصیان. تو نهی کردی و من پرهیز نکردم. پاک پروردگارا! جز تو خدایی نیست و من از ظالمانم. بارالها! جز تو خدایی نیست و من از بخشش طلبانم.

پاک خدایا! جز تو خدایی نیست و من از خائفین هستم. تنها تو خدای پاک منی و من از امیدواران هستم. پاک خدایی که جز تو خدایی نیست و من از سائلین هستم.

این ستایش من است که تقدیم داشتم و خلوص من به وحدانیت تو که یادآور شدم و گواهی من به نعمت های تو که شمارش کردم، با این که اذعان دارم که نتوانستم نعمت های غیرقابل شمارش تو را بشمارم.

بارالها! تو نزدیک ترین خواننده شده و سریع ترین اجابت کننده هستی. گرامی ترین بخشنده و وسعت بخش ترین بخشاینده و شنواترین شنونده. ای که در دنیا و آخرت رحمان و رحیمی. همانندی نداری تا از او سؤال شود و غیر از تو کسی نیست تا به او امید بسته شود.

خدایا! من در عین بی نیازی نیازمندم، چگونه در نیازمندی ام بی نیاز باشم؟!

الهی! من در داناییم، نادان هستم، پس چگونه در عین جهالتم نادان نباشم؟!

ای خدا! همانا گوناگونی وجوه تدبیرات تو و سرعت فرا رسیدن قَدَر تو، بندگان عارفان را مانع شد که به یک عطای تو قانع و یک بلای تو مأیوس شوند.

بارالها! از من جز آنچه که سزاوار ملامت است بر نیاید و از تو جز آنچه سزاوار کرمات است بر نتابد.

خداوندا! مرا به حقایق اهل قرب متحقق فرما و به سلک اهل جذب متسلک نما.

پروردگارا! مرا به تدبیر خودت از تدبیرم و به اختیارت از اختیارم بی نیاز گردان و از افتادن در ورطه اضطراب بازدار. خداوندا! مرا از ذلت نفس خویش خارج ساز و از پلیدی شرک پاکم گردان. قبل از آن که مرگم فرا رسد، از تو یاری می طلبم، پس یاری ام کن. بر تو توکل دارم، پس تنهائیم مگذار. از تو سؤال می کنم، پس ناامیدم مگردان و تنها به فضل تو راغب هستم، پس محرومم منما و بر تو می ایستم، پس طردم مکن.

بارالها! رضای تو منزه از آن است که معلول علتی از خودت باشد تا چه رسد به این که معلول علتی از من باشد. خدایا! ذات تو آنچنان بی نیاز است که حتی سودی از خودت به ذاتت نمی رسد تا چه رسد به این که نیازی به من داشته باشد و سودی از من به تو برسد.»

امام سجاد علیه السلام نیز عرض می کند:

اَللّٰهُمَّ وَ اَنَا عَبْدُكَ الَّذِي اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَ بَعْدَ خَلْقِكَ اِيَّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَ وَقَفْتَهُ لِحَقِّكَ، وَ عَصَمْتَهُ بِحَبْلِكَ، وَ اَدْخَلْتَهُ فِيْ جَزِيْكَ، وَ اَرْسَدْتَهُ لِمَوَالَاةٍ اَوْلِيَّائِكَ، وَ مُعَادَاةٍ اَعْدَائِكَ. ثُمَّ اَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتِمِرْ، وَ زَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَ نَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، فَخَالَفَ اَمْرَكَ اِلَى نَهْيِكَ، لَا مُعَانَدَةً لَكَ، وَ لَا اسْتِكْبَاراً عَلَيْكَ، بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ اِلَى مَا زَيَّلْتَهُ وَ اِلَى مَا حَذَرْتَهُ، وَ اَعَانَهُ عَلَى ذَلِكِ عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّهُ، فَاَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفاً بِوَعِيدِكَ، رَاجِئاً لِعَفْوِكَ، وَ اِثْقاً بِتَجَاوُزِكَ، وَ كَانَ اَحَقَّ عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ اَلَّا يَفْعَلَ. وَ هَا اَنَا ذَا بَيْنٍ يَدَيْكَ صَاحِراً ذَلِيلاً خَاضِعاً خَاشِعاً خَائِفاً، مُعْتَرِفاً بِعَظِيْمٍ مِنَ الذُّنُوْبِ تَحَمَّلْتَهُ، وَ جَلِيْلٍ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتَهُ...

«من آن بنده ای هستم که پیش آفرینشش به او نعمت دادی و بعد از آفریدنش نیز بر نعمت افزودی و او را به دین خود هدایت نمودی و به حق خویش آگاه ساختی و به ریسمان خود، از افتادن در چاه گمراهی باز داشتی و در حزب خود داخلش کردی و به دوستی دوستان و دشمنی دشمنان مفتخرش فرمودی.

آنگاه به او امر کردی و اطاعت نکرد و نهی فرمودی و پرهیز نمود. از این که به امرت روی نیاورد و از نهیت روی نگرداند، از روی دشمنی با تو و استکبار بر تو نبود بلکه هوای نفس او را به این سو کشید و دشمن تو و دشمن او نیز به کمک هوای نفس او شتافته و موجب اقدام وی بر گناه شده است. در حالی که به وعده و وعید تو آگاه بود و به عفو تو امیدوار و به بخششت ایمان داشت. البته حق این بود که چنین کسی سزاوارترین کسان برای پیروی از تو باشد و با این همه نعمت و منت که در حق وی روا داشتی نباید راه خلاف می پیماید.

اکنون ای خدا! من آنم که در مقابل تو حقیرانه و ذلیلانه و خاضعانه و خاشعانه و خائفانه ایستاده ام و به گناهان

بزرگی که انجام داده ام و خطاهای سنگین و جرم های بزرگم اعتراف می کنم.

و از درهایی که خودت امر فرمودی به سوی تو آمدم و به وسیله تقرب به چیزی به تو تقرب جسته ام که جز از این راه کسی نمی تواند به تو نزدیک شود.

و از تو سؤال کردم، سؤال کردن انسانی حقیر و ذلیل و فقیر و خائف مستجیر که به همراه ترس و تضرع و تعوذ و تلوذ است. نه از روی گردن فرازی و تکبری که مختص گردنکشان است و نه از جایگاه والامقامان که مختص بعضی از اطاعت کنندگان است که از امیدشان به شفاعت شفاعت کنندگان حاصل شده است.

و من بعد از کمترین کمترین و خوارترین خواران و مانند یک ذره بی مقدار بلکه کمتر از آن هستم.

منم آن گناهکار اعتراف کننده و خطاکار لغزنده.

منم آن که در حق خودش جنایت کرده است.

منم آن کم حیا و گرفتار رنج های فراوان.

پاک از پلیدی گناه را بر من هدیه فرما و آلائش خطاها را از من دور نما و مرا بر نیت صالح و و سخن مورد رضایت خود و عمل نیک یاری کن و مرا متکی به حرکت و حرف خود منما؛ به طوری که از حرکت و حرف تو باز مانم و یادت را از یادم مبر و رغبت مرا به خودت بالاتر از رغبت همه راغبین فرما، که من تسلیم تو بوده، می دانم که حجت تو بر همگان تمام است و تو به برتری بخشش سزاوارتری و به احسان عادت مندتری. تو اهل تقوی و مغفرتی و تنها تو به عفو سزاوارتر از انتقامی.

آنچه در این فرازاها از دو امام همام نقل شد. اوصاف و احوالاتی است که میان خدا و بنده اش جاری است. در این عبارات، خداوند به صفاتی یاد می شود که مخصوص خداوندی او است. همچنین بنده خدا به صفات و حالاتی یاد می شود که لازمه انسانیت و مخلوقیت اوست.

خداوند صاحب منت و نعمت و هدایت و مکنت و نصرت و شفقت است. پیش از خلقت، نعمت را در حق مخلوقش تمام می کند و بعد از خلقت نیز راه را از چاه نشان داده و چراغ هدایت را پیش روی او روشن می کند. بیش از استحقاق می دهد و کمتر از استعداد می خواهد.

پیش از استحقاق بخشیده عطا
دیده از ما جمله کفران و خطا

امام علیه السلام در دعای عرفه تابلویی از خداوند ترسیم کرده و صفات خداوندی را در آن نوشته است. و در برابر آن، تابلویی از انسان رسم نموده و صفات و احوال وی را نیز در آن آورده است که این دو تابلو اسما و رسما و ظاهرا و باطنا مقابل هم هستند؛ برای مثال، به چند نمونه از آن هادر ذیل اشاره می کنیم و صفات معبود و عابد را مقابل هم می نویسیم.

صفات خدا

عالم
قوی
غفور

رازق

شافی

ستار

ناصر

توّاب

مجیر

صفات بنده خدا

جاهل

ضعیف

مذنب

مرزوق

مریض

عریان

منصور

تائب

مستجیر

صفات خدا

محمود

غنی

مُنعم

محسن

مجیب

رحمان - رحیم

عزیز

محسن

عظیم

صفات بنده خدا

حامد

فقیر

منعم

محسن الیه

مستجاب

مرحوم

ذلیل

مسیء

حقیر

در این دعا، هر دو امام همام ارتباط انسان با خدا را از ابعاد مختلف بیان کرده اند که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

1 - ارتباط عابد و معبود

یکی از افتخارات انسان این است که خداوند او را به بندگی خود بپذیرد و از دایره سرکشان و طاغیان و گمراهان بیرون آورد.

هر کس به این مقام رسد به نعمتی عظیم نائل شده است. از دیدگاه امام، جز به اراده خداوند صاحب منت میسر نیست. به همین جهت او را سزد که بر ما منت نهد؛ زیرا هیچ کاری ارزش آن را ندارد که آدمی به زیر بار منت رود، جز آن نعمتی که فقط در حیطه قدرت خداوندی قرار دارد. یکی از آن ها نعمت خلقت و هستی بخشیدن است. همه چیز در پرتو هستی معنا و ارزش پیدا می کند، خودِ هستی نعمتی است از سوی خالق هستی که به عدم، لذت هستی بخشیده است.

ما عدم هاییم و هستی های ما

تو وجود مطلق فانی نما (1)

لذت هستی نمودی نیست را

عاشق خود کرده بودی نیست را

لذت انعام خود را وا مگیر

نقل و باده جام خود را وا مگیر

ور بگیری کیت جستجو کند؟

نقش با نقاش چون نیرو کند؟ (2)

تنها کسی که می تواند نعمت بدون استحقاق بخشد، خدای منان است؛ زیرا او قبل از خلقت، نعمت می دهد؛ یعنی عدم را لباس وجود پوشانده می عشق در دل مخلوق جوشانده است.

امام سجاد علیه السلام عرضه می دارد:

«من آن بنده تو هستم که پیش از آفریدنش، به او انعام کردی و آفریدی و بعد از خلقت نیز انعام فرمودی و راه هدایت نمودی. به جمال خود دلش ربودی و به حق دلبند ساختی و به طناب هدایت از ضلالت بازداشتی.»

امام حسین علیه السلام نیز عرض می کند:

«تو آن خدایی که منت نهادی و نعمت رساندی. نیکی خواستی و به زیبایی آراستی. برتری دادی و کامل نمودی.»

2 - ارتباط آمر و مأمور

آمریت سزاوار کسی است که خالقیت سزای او است؛ زیرا صلاح و فساد مخلوق را خالق می داند. از این روی تنها او را سزد که امر و نهی کند و عبد را لایق است که به امر و نهی معبود توجه نماید.

تو را سزد که خدایی، نه جسم را و نه جان را
تو را سزد که خود آیی، نه جسم را و نه جان را
تویی تویی که تویی و منی و مایی و اویی
منی نشاید و مایی، نه جسم را و نه جان را (3)

لیکن غفلت و جهل و اقتضاهای هوای نفس، گاهی عبد را به عصیان می کشد و بند بندگی را می برد و آدمی را زمانی از مقصد دور می سازد و به غیر یار می پردازد.

در این صورت چشم حقیقت بین انسان کم سو شده و گوشش سنگین می گردد و ساز مخالفت می نوازد و یار از یاد می برد و در مرتع شیطان می چرد. زبان حال چنین مأمور غیر معذوری از زبان امام حسین علیه السلام چنین است:

«منم آن که خطا کرد و جاهل و غافل شد، آن که اشتباه کرد و خلف وعده نمود و پیمان شکست. خدای من! به من امر کردی و عصیان کردم، نهی نمودی و مرتکب شدم.»
در دعاهای امام سجاد علیه السلام نیز می خوانیم:
«من آنم که امر کردی و اطاعت نکرد. دور باش گفتمی و دوری نگزید. از گناه نهی اش کردی ولی با تو مخالفت نمود.»

اما فرقی که بنده گناهکار با طاغی گناهکار دارد این است که طاغی از روی دشمنی طغیان می کند اما بنده از روی اعتماد به دوستی. کافر در گناه تعمّد دارد و مؤمن تغافل و تساهل. بنده در حین گناه نیز خدایش را دوست دارد و با شرمندگی تن به ذلت گناه می دهد. به همین جهت وقتی آتش خشم و شهوت او فروکش کند و عقل و وجدانش از بند شیطان آزاد شوند، بی درنگ پشیمان شده، توبه می کند. حال چنین انسانی، از زبان امام سجاد علیه السلام چنین است:

«مخالفت من از روی استکبار و دشمنی با تو نبود، بلکه هوای نفس بدان سو سوقم داد و شیطان که دشمن تو و دشمن من است، در این راه به هوای نفس کمک کرد.»

وقتی انسان به خود می آید، خدایش را می ستاید و سر توبه به آستان او می ساید و می گوید:
«پاک پروردگارا! جز تو خدایی نیست و من به خودم ظلم کرده ام و اکنون از تو طلب بخشش دارم. به تو امیدوارم و چشم طمع به درگاه تو دارم.»

پس کجا زارد کجا نالد لئیم
گر تو نپذیری به جز نیک ای کریم
سر کجا بنهد ظلوم شرمسار
جز به درگاه تو ای آمرزگار

لطف شه جان را جنایت جو کند
زآنک او هر زشت را نیکو کند (4)

3 - رابطه سائل و مسؤول

سؤال دو گونه است؛ سؤال به زبان تکوین و سؤال به زبان تشریع.
همه موجودات به زبان تکوین، دم به دم از خدا سؤال و خواهش دارند و خدا نیز هر لحظه به خواسته آنان پاسخ می دهد.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ . (5)

«هر آنچه در آسمان ها و زمین است از او می خواهند و او نیز هر روز در کار جدیدی است.»
زبان استعداد و تکوین هر موجودی از خدا حیات می طلبد و خداوند حیّ، هر لحظه حیات آن ها را می دهد. مراد از روز در آیه شریفه، هر جزئی از اجزای روز است که از آن به «لحظه» و «آن»، تعبیر می شود.
مولوی این آیه شریفه را بسیار زیبا به شعر در آورده و گفته است:

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بخوان
مر ورا بی کار و بی فعلی مدان
کمترین کاریش به هر روز است آن
کو سه لشکر را کند این سو روان
لشکری ز اصلاّب سوی امّهات
بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز ارحام سوی خاکدان
تا ز نر و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاک زان سوی اجل
تا که بیند هر کسی حسن عمل
باز بی شک بیش از این ها می رسد
آنچه از حق سوی جان ها می رسد
آنچه از جان ها به دل ها می رسد
و آنچه از دل ها به گل ها می رسد
این است لشکرهای حق بی حدّ و مر
از پی آن گفت ذکری للبشر (6)

این ها سؤال به زبان تکوین و فطرت بود، اما سؤال به زبان تشریع و زبان انسانی عبارت است از آنچه ما آن را به گفتار آورده و بیان می کنیم.

انسان علاوه بر این که سؤال به زبان تکوین دارد، از این سؤال نیز بهره مند است. آدمی با هر زبانی و هر زمانی می

تواند از خدای خود بپرسد و پاسخ دریافت کند؛ زیرا خداوند خیر المسؤولین است. بهترین کسی که می توان از او بهترین چیزها را درخواست کرد؛ زیرا او قدرت مطلق داشته و بر انجام هر خواسته ای قادر است. امام حسین علیه السلام در این دعا خداوند را چنین می خواند:

«بارالها! تو نزدیک ترین کسی هستی که خوانده شود و زودترین اجابت کننده ای و شنونده ترین شنونده سؤال کنندگانی. هیچ مسؤول (سؤال شونده ای) همانند تو نیست».

امام سجاد علیه السلام نیز عرضه می دارد:

«الهی من از تو سؤال می کنم سؤال یک انسان حقیر و ذلیل و فقیر، ترسان و امیدوار، کمترین کمترین ها و پست ترین پست ترین ها...»

خیر المسؤول بودن خدا باعث شده است که هرکس به هر زبانی و هر زمانی بتواند او را بخواند.

هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو
کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست
حافظ

امام حسین علیه السلام در اوایل دعای عرفه عرضه می دارد:

«بارالها! اگر خواندمت، اجابت کردی و اگر چیزی خواستم عطا و عنایت کردی و اگر اطاعتت کردم شکر آن بجا آوردی و اگر شکر نعمت کردم بر نعمت افزودی.»

4 - رابطه غنی و فقیر

خداوندی خدا اقتضا می کند که غنی مطلق باشد؛ زیرا هر چه غیر اوست فقیر است.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ . (7)

«شما فقیران در درگاه خدایید و تنها خداوند بی نیاز ستوده است.»

فقر فراگیر در جهان، لازمه اش غنای فراگیر است تا فقرا خود را بی پشتوانه ندانند و ناامید نگردند. آدمی هر قدر غنی باشد باز فقیر است تا چه رسد به این که فقیر نیز باشد.

همه استعدادها و توانمندی های انسان و سایر موجودات در پرتو خورشید هستی معنا پیدا می کند، که هستی هر موجودی به لطف و کرم هستی بخش واحد؛ یعنی خداوند حیّ قادر است.

باد ما و بود ما از داد توست
هستی ما جمله از ایجاد توست (8)

حروف و خطوط هستی از اول به نام او مسجّل شده و همه رمیده ها و آرمیده ها آفریده اویند و دست تمنّایشان به سوی آفریدگارشان است.

ای هیچ خطی نگشته ز اول

بی حجت نام تو مسجل
ای هست کن اساس هستی
کوته ز درت دراز دستی
ای هر چه رمیده و آرمیده
در کن فیکون تو آفریده (9)

هستی از او پیدا شده و خاک ضعیف به قدرت او توانا شده و جاهل به علم او دانا گردیده است. هر چه هست از اوست و محتاج به اوست. اما او غنی علی الاطلاق است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات
ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت پیوند نی
تو به کس و کس به تو مانند نی (10)

امام حسین علیه السلام در این خصوص عرضه می دارد:
«خدایا! من در اوج بی نیازی، نیازمند به توام، پس چگونه در نهایت فقر محتاج تو نباشم؟! بارالها! من در نهایت دانشمندی، جاهلم، پس چگونه در عین جهالت خویش جاهل نباشم؟!»
امام سجاد علیه السلام نیز عرض می کند:
«خدایا! من از تو خواهش می کنم؛ خواهش انسان حقیر و ذلیل و فقیر بی چیز.»
بنابراین، همه باید بدانیم که هر چه داریم از اوست و هر چه نداریم کلیدش به دست اوست. همه هیچ اند و هر چه هست اوست و توجه به غیر او نه نکوست.
حال که ما فقیر تمام هستیم و او غنی تمام، بهتر است که حریم خود را با خدا محفوظ بداریم و همه امور را به او بسپاریم و اندوه کن فیکون در دل نداریم؛ زیرا:

بنده را با این کن و با آن چه کار
امر امر توست ای پروردگار

زیرا او خویش را صاحب چیزی نمی داند تا به خود اجازه دهد که در مورد چیزی اظهار نظر کند.
گر به ساحل شکند یا که به دریا فکند

ناخدایی است که هم کشتی و هم صر صر از اوست
بنده وقتی خود را متکی به خدای قادر مطلق می داند که حاضر و ناظر است و همه چیز را از سوی او بداند که کُلِّ
مِنْ عِنْدِ رَبَّنَا (11) آدمی اگر مالک همه هستی شود باز فقیر است؛ زیرا خودش و هر چه دارد همه آفریده دیگری

هستند و برای استفاده کردن از دارایی های خود، هر لحظه نیازمند به حیات است و حیات در اختیار حضرت مالک الموت و الحیات است. بدین سبب امام حسین علیه السلام عرضه می دارد: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي». در واقع عرفان حقیقی دریافت حقیقت خویش است که این حقیقت جز فقر چیزی نیست. هر چه را خارج از فقر بدانی، وسیله استدراج و ضلالت تو خواهد شد.

در این هر چیز کان جز باب فقر است
همه اسباب استدراج و مکر است (12)

دامنه این فقر فراتر از انسان است؛ یعنی هر چه نقش هستی یافته است، لباس فقر بر اندامش بافته است. فقر در جوهره جهان بوده بلکه جوهر جهان است. آن که مقام فقر را می فهمد، به جوهر وجودش پی برده است و به قول مولانا جلال الدین رومی:

الْجَوْهَرُ فَقْرٌ وَ سِوَى الْفَقْرِ عَرَضُ
الْفَقْرِ شِفَاءٌ وَ سِوَى الْفَقْرِ مَرَضُ
الْعَالَمُ كُلُّهُ خُدَاعٌ وَ غُرُورُ
وَ الْفَقْرُ مِنَ الْعَالَمِ كُنْزٌ وَ عَرَضُ

این فقر، فقر توحیدی و عرفانی است که محصولش استغنائی توحیدی است؛ زیرا انسان وقتی همه را فقیر و محتاج حضرت بی نیاز و قادر مطلق دید، دیگر جز خدا به سوی کسی دست دراز نمی کند. پس تفاوت است میان فقر عرفانی و فقر اجتماعی. فقر عرفانی عین بی نیازی از نیازمندان است، اما فقر اجتماعی، نیازمندی به نیازمندان است. فقر عرفانی سرشار از عزّت و آبروست. فقر اجتماعی، فاقد عزّت و آبروست. فقر عرفانی، بی نیازی از همه و نیازمندی به خدای همه است. فقر اجتماعی، غفلت از خدا و وابسته شدن به غیر خداست. فقر عرفانی، پادشاهان را به گدایی کوی خود می خواند. فقر اجتماعی، به گدایی به در پادشاهان می رود. و به قول شهریار:

که برد به پادشاهان ز من گدا پیامی
که به کوی می فروشان دو هزار جم به جامی

و به قول حافظ :

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
با پادشه بگوی که روزی مقدّر است

توکل انسان فقیر فقط به خداوند قادر است؛ زیرا می داند که هرکس به خدا توکل کند، خدا او را کفایت خواهد کرد؛ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ . (13)

و چون هیچ حول و قوه ای نیست مگر این که از سوی خدا است؛ «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، بنابراین، هیچ تکیه گاهی جز فضل و کرم الهی نیست. از این رو امام زین العابدین علیه السلام عرضه می دارد:

«وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ».

«و مرا به حول و قوه ای متکی مساز و تنها حول و قوه خود را تکیه گاه من قرار ده».

گویند که ناصرالدین شاه از مرحوم ملا هادی سبزواری معنای شعر زیر را پرسید که مولوی گفته است:

ما عدم هاییم هستی ها نما
تو وجود مطلق فانی نما
ما همه شیران ولی شیران عَلم
حمله مان از باد باشد دم به دم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آن چه ناپیداست باد

جناب ملا هادی فرمود: یعنی چه؟ یعنی: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

مرحوم اقبال لاهوری از فقری که در دعای عرفه آمده، تعبیر به «فقر قرآنی» کرده و برای آن، مختصاتی بیان نموده است که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

- فقر قرآنی، ضعف و ناتوانی نیست. بلکه قدرتمندی، متکی به قدرت مطلق یعنی خداوند متعال است.

- فقر قرآنی، شیری و شاهنشاهی است، نه روباهی و ناتوانی.

- فقر قرآنی، اختلاط ذکر با فکر است. انسان فقیر در پرتو فکر و ذکر زندگی می کند نه غفلت و احساس.

جز به قرآن ضیغمی روباهی است
فقر قرآن اصل شاهنشاهی است
فقر قرآن اختلاط ذکر و فکر
فکر را کامل ندیدم جز به ذکر (14)

بعضی از ساده نگران فرقه های صوفی، فقر را به معنای لغوی آن گرفته و آن را مساوی با بی چیزی، عریانی و دربه دری دانسته اند، در حالی که مراد از فقر، همانطور که گفته شد، فهم رابطه خود با خدا و ادراک نسبت وابستگی مخلوق به خالق است. فقر یعنی احساس بی نیازی از آنچه که انسان را به خود وابسته می کند و از خدا دور می سازد.

- فقر قرآنی، سلطنت کردن بر همه چیز و خود را بزرگ تر از همه چیز دیدن در سایه عظمت الهی است.

فقر جوع و رقص و عریانی کجاست

فقر سلطانی است و رهبانی کجاست (15)

- فقر قرآنی، وارث حسین بودن و جبین بر در غیر خدا نسودن است.

ازنگاه خواجه بدر و حنین
فقر سلطان وارث جذب حسین (16)

- فقر قرآنی، نان شعیر خوردن و در خیبر گشودن است.
- فقر قرآنی، سنجیدن کار خویش و پیچیدن در ردای «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

فقر کار خویش را سنجیدن است
بر دو حرف «لا» «اله» پیچیدن است
فقر خیبر گیر با نان شعیر
بسته ای فتراک او سلطان و میر (17)

- فقر قرآنی، تفرّج در ملک الهی و تسلّط بر همه چیز آن و نیز تسلیم خدا بودن است.
- فقر قرآنی، از شیشه انسان الماس انسانیت تراشیدن است.
- فقر قرآنی، خود را بزرگ تر از عالم دیدن و همه چیز را پایین تر از آدم دیدن است.
- فقر قرآنی، شبیخون زدن به فرشتگان و آن را واله مقام انسان نمودن است.
- فقر قرآنی، در افتادن فقیر با سلاطین جور و انداختن لرزه بر اندام آن هاست.

فقر، ذوق و شوق و تسلیم و رضاست
ما امینیم این متاع مصطفی است
فقر بر کرویّیان شبخون زند
بر نوامیس جهان شبخون زند
بر مقام دیگر اندازد تو را
از زجاج الماس می سازد تو را
برگ و ساز او ز قرآن عظیم
مرد درویشی نگنجد در گلیم
با سلاطین در فتد مرد فقیر
از شکوه بوری لرزد سریر (18)

انسان قرآنی فقرش، فقر قرآنی است. بنابراین، مؤمن زندگی اش بر اساس قوانین قرآنی تنظیم می گردد و به بهانه درویشی و فقری از جهاد و تلاش فرار نمی کند و شانه از زیر بار امور اجتماعی خالی نمی کند.
مؤمن می خواهد بر همه زمین حکمران گردد؛ زیرا اعتقاد دارد که خدا هر آنچه در زمین است را برای بندگان
آفریده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً... (19)

اما می داند که زمین برای انسان آفریده شده است، نه انسان برای زمین. مؤمن در اوج سلطنت، خود را فقیر و در پیشگاه حق حقیر می داند.

در مقابل فقر قرآنی و ایمانی، فقر کفر و کافری است که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمده است: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا». (20)

فقر کفر و کافر، خلوت گزینی و عزلت نشینی و دور از نعمات دنیوی است.

فقر کفر و کافر، نوعی خودکشی و سوختن در فراق یار است.

فقر کفر و کافر، عریانی و بی چیزی است.

در مقابل، فقر ایمانی از خود به خدا رسیدن و خداگونه شدن است.

فقر ایمانی، هستی را رام خود کردن و لرزه بر تن برّ و بحر انداختن است.

فقر ایمانی، تکبیر حسین گفتن و فتح بدر و حنین کردن است.

فقر مؤمن چیست؟ تسخیر جهات

بنده از تأثیر او مولا صفات

فقر کافر خلوت دشت و در است

فقر مؤمن لرزه بحر و بر است

زندگی آن را سکون غار و کوه

زندگی این را ز مرگ با شکوه

آن خدا را جستن از ترک بدن

این خودی را چون چراغ افروختن

فقر چون عریان شود زیر سپهر

از نهیب او بلرزد ماه و مهر

فقر عریان گرمی بدر و حنین

فقر عریان بانگ تکبیر حسین (21)

با چنین فهمی از فقر، می فهمیم که چرا امام حسین علیه السلام فقر را وسیله توسّل و تقرّب به خدا قرار داده و در دعای عرفه عرضه داشته است:

«أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ وَ كَيْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمَا هُوَ مَحَالٌّ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ».

«من به واسطه فقرم به تو توسّل می جویم و چگونه به چیزی توسّل جویم که آن بر تو راه ندارد.»

زیرا خداوند غنای مطلق است و فقر به بارگاه او راه ندارد و ما به وسیله ناداری به دارای دادار متوسّل می شویم.

5 - رابطه توکل و استغنا بنده به خدا

یکی از نشانه های صداقت عابد با معبود و عاشق با معشوق این است که عابد اختیار خود را به دست معبود دهد و زمام امورش را تسلیم معشوق نماید.

من اختیار خود را تسلیم عشق کردم
همچون زمام اشتر بر دست ساریانان
سعدی

اینان راضی به قضای الهی بوده و پروردگار عالم را صاحب اختیار خود می دانند و از اختیار خود می کاهند و تنها به بارگاه معبود می نالند و همه چیز را از او می خواهند و به بندگی و بی اختیاری خویش می بالند. بدین جهت حضرت امام حسین علیه السلام از خدا می خواهد که او را از تدبیر خود غنی سازد و جز به تدبیر خداوندی نپردازد. این غنا و بی نیازی محصول فقر بندگی است؛ فقری که موجب فخر انسان است.

«إِلَهِي أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي».

«خدایا! مرا با تکیه بر تدبیرت از تدبیر خودم بی نیاز گردان و به اختیارت از اختیارم غنی کن.»

افکن این تدبیر خود را پیش دوست
گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست
کار آن دارد که حق افراشته است
آخر آن روید که اوّل کاشته است
هرچه کاری از برای او بکار
چون اسیر دوستی ای دوستدار (22)

این اعتقاد نظری نتیجه اش در میدان توحید عملی چنین آشکار می شود که روز عاشورا عزیزترین کسان خود را در راه خدا قربانی کرده و خون مبارکش را با دستانش به آسمان می پاشد و می گوید:

«إِلَهِي رَضِيَ بِرِضَاكَ مُطِيعاً لِأَمْرٍ قَضَاكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»

«خداوندا! راضی به رضای تو و مطیع قضای تو هستم. جز تو معبودی را نمی شناسم.»

اینگونه توکل و تسلیم، به انسان استغنا می دهد؛ استغنایی که آدمی را از غیر خدا بی نیاز کرده و به قول اقبال لاهوری؛ رنگ حق پوشیدن و رنگ غیر حق از لباس خود شوییدن است.

البته این مقام به راحتی رام کسی نمی شود، تا انسان راضی به قضای حق و مرضی او نشود به استغنا نمی رسد؛ زیرا:

بی نیازی نازها دارد بسی
ناز او اندازها دارد بسی
بی نیازی رنگ حق پوشیدن است
رنگ غیر از پیرهن شوییدن است (23)

آن که به خدا توکل دارد، از ترس بیگانه است؛ زیرا با داشتن حافظی چون خدا، ترس برای او بی معنی می شود. با توکل به خدا خرقة «لَا تَحْزَنُوا» در بر کرده و تاج «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» بر سر نهاده و بر غیر خدا وقتی نهاده است. وَ لَا

خرقه «لا تَحْزَنُوا» اندر برش
«أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» تاجی بر سرش (25)

آنان که به خدا توکل ندارند، بی نیازی خود را به دست آوردن مال و مقام دنیایی می دانند و گمان می کنند که مالشان حافظ جانشان است.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (26) ، غافل از این که مالشان قاتل جانشان است؛ زیرا از جان مایه می گذارند تا به مال برسند. از فکر و ذکر شب و روزشان خرج می کنند تا به مالی برسند. در حالی که انسان متوکل، خود را بی نیاز از این امور می داند؛ چون یقین دارد که «نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است» زیرا خالقِ عالم را رازقِ عالم نیز می داند و با وجود خداوند، عارش می آید که به غیر او روی کند.

چون علی در ساز با نان شعیر
گردن مرحب شکن خیبر بگیر
مَنْت از اهل کرم بردن چرا
نشتَر «لا» و «نعم» خوردن چرا
رزق خود را از کف دونان مگیر
یوسف استی خویش را ارزان مگیر
گر چه باشی مور هم بی بال و پر
حاجتی پیش سلیمانی مبر (27)
به تو نیازی ندارم، خدا هم به نیازم آگاه است.
به هر نفس که برآری جهان دگرگون کن
درین رباط کهن، صورت زمانه گذر
اگر عنان تو جبریل و حور می گیرند
کرشمه بر دلشان ریز و دلبرانه گذر (28)

بدین جهت بهترین بی نیازی، غنای نفس است که امام علیه السلام از خداوند سبحان چنین طلب می کند:
«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي»؛ «بارالها! بی نیازی مرا در نفسم قرار ده.»
انسان چون به خداوند عزیز و غنی مرتبط است، می تواند عزیز و غنی باشد؛ زیرا:

اندازه معشوق بود عزّت عاشق
ای عاشق بیچاره ببین تا ز چه تیری
زیبایی پروانه به اندازه شمع است
آخر نه که پروانه این شمع منیری؟! (29)

بنابراین، آن که خود را در محضر غنی مطلق می بیند، با این که در عالم فقر و در میان فقرا زندگی می کند خود را به جهت ارتباطش با خداوند عزیز و غنی، عزیز و غنی می یابد. بدین جهت امام حسین علیه السلام در نیایش عرفه عرض می کند:

«أَمْ كَيْفَ لَا أَسْتَغِثُ وَإِلَيْكَ نَسَبَتْنِي إِلَهِي كَيْفَ لَا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِي فِي الْفُقَرَاءِ أَقَمْتَنِي أَمْ كَيْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِي بِجُودِكَ أَغْنَيْتَنِي».

«بارالها! چگونه عزیز نباشم در حالی که تو مرا به خود نسبت دادی و چگونه فقیر نباشم در حالی که تو مرا در میان فقرا قرار دادی. و چگونه خود را فقیر بدانم حال آن که به واسطه جود و کرمات مرا غنی ساخته ای.»
غناي حقيقي وقتي حاصل مي شود که آدمي حقيقت خویش را دریابد و به ارتباط میان خود و خدای بی نیاز آگاه گردد و او را حافظ و ناظر خویش بداند. در این صورت به مقام اطمینان نفس می رسد که نفس مطمئنه نفس مستغنیه نیز هست. آدمی در این حال، نه تنها از دیگران بی نیاز می شود که به ملائکه نیز ناز کرده و نوای بی نیازی خود را ساز می کند و ابراهیم خلیل می شود که به جبرئیل می گوید: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

6 - رابطه عصیان و غفران

«إِلَهِي أَمَرْتَنِي فَعَصَيْتُكَ وَنَهَيْتَنِي فَأَرْتَكَبْتُ نَهْيَكَ...»

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ».

او امر می کند و ما عصیان. لطف می کند و ما کفران. این همه ناشایسته ها چگونه می شود جبران؟ جز پناه گرفتن در خانه غفران.

او چون غافر است ما مستغفریم. چون ناصر است ما مستنصریم. اقرار می کنیم که ظالمیم و به عفو بی منتهای او عالمیم.

همانطور که عطایش بی حساب است (30) گذشت از خطایش نیز بی حساب است (31) که عطا از او و خطا از ماست.

با توجه به این مسائل است که امام زین العابدین علیه السلام عرضه می دارد:

«من آن بنده ای هستم که او را از معصیت نهی کردی اما مخالف نهی تو رفتار کردم... اما امیدوار عفو تو بود و به گذشت تو ایمان داشت و اکنون خاضعانه و ذلیلانه و خاشعانه و خائفانه در پیشگاه تو ایستاده و به گناهان خود اعتراف می کند.»

انسان مؤمن همیشه دل به عفو الهی بسته است؛ زیرا وقتی دریای عفو الهی به جوش آید، همه کرده ها و ناکرده ها را می شوید و انسان را از لوث گناه پاک می سازد و به لطف خود می نوازد. از این رو همیشه زبان حالش این است که:

ماییم به عفو تو تولی کرده

و ز طاعت و معصیت تبری کرده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد

ناکرده چون کرده، کرده چون ناکرده

ابن سینا

عفو غفران الهی آنقدر زیاد است که مدام در پی بنده عاصی است تا او را در خود پیچد.

تشنه به جوی آب و خود تشنه تشنه است آب
گدا خدا خدا کند، خدا گدا گدا کند
علامه حسن زاده آملی

آنان که عفو می کنند، لذّت عفو و غفران الهی را چشیده اند و گلی از باغ رحمت چیده اند و بهتر از آن ندیده اند. آنان که در زندگی فردی و اجتماعی خود لحظاتی در کنار دریای مغفرت و رحمت نشسته اند و جام هایی از سیل عظیم بخشش الهی برداشته و به کام خود برده اند و از سفره بی کران الهی خورده اند. آن که می بخشد، بخشیده شده است و بخشندگی اش چون قطره ای است از سیل بخشندگی الهی.

عفو خلقان همچو جو و همچو سیل
هم بدان دریای خود تا زند خیل
عفوها هر شب از این دل پارها
چون کبوتر سوی تو آید شها
بازشان وقت سحر پُران کنی
یا به شب محبوس این ابدان کنی (32)

اگر بنده عاصی هر از چندگاهی مرتکب عصیان می شود و پرده عصمت می درد، از مرتع شیطان می چرد و مصالح ابلیس می خرد، نه از روی دشمنی و استکبار است که امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد:
«لَا مُعَانَدَةَ لَكَ، وَ لَا اسْتِغْبَارًا عَلَيْكَ».

بلکه به چشم امید به غفران بی پایان خداوند جهان داشته و برای لحظاتی عَلمِ معصیت برافراشته، نهال نفس در مزرعه شیطان کاشته است. غفلت و گستاخی بنده شرمنده از وفور عفو خداوند عفو و غفور است.

از غفوری تو غفران چشم سیر
روبهان بر شیر از غفو تو چیر
جز که عفو تو کرا دارد سند
هر که با امر تو بی باکی کند
غفلت و گستاخی این مجرمان
از وفور عفو توست ای عفولان...
عضوهای جمله عالم ذره ای
عکس عفوت ای ز تو هر بهره ای
عضوها گفته ثنای عفو تو
نیست کفوش «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»...

عفو کن زین مجرمان تن پرست
عفو از دریای عفو اولی تر است (33)

7 - راضی و مرضی

رابطه دیگر میان انسان و خدا، رضایت آدمی از معبود خویش است؛ زیرا انسان هیچگونه حقی بر خداوند ندارد تا خود را طلبکار و ذی حق بداند. آنچه خدا به انسان داده، لطف و کرم خودش اقتضا کرده و آنچه نداده مشیت و عدالت او صلاح ندیده است.

انسان باید به تعداد تک تک اعضا و جوارح و لحظه های زندگی اش خدا را شاکر و از او راضی باشد، بلکه به تعداد ذرات موجودی که با زندگی انسان در ارتباط بوده و مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت اویند.

بنابراین، انسان حق شناس راهی برای نارضایتی از خداوند متعال ندارد. از طرفی باید ضمن راضی بودن از مرضی او نیز باشد؛ یعنی مورد رضایت پروردگار واقع شده و او را از خود راضی نماید.

رضایت الهی در پیروی از احکام اوست. ایمان آوردن به فرستادگان خدا و پیروی از فرامین رسولان الهی و کتب سماوی در حدّ توان فردی موجب رضایت الهی است. البته این مسأله دارای مراتبی است و هرکس به میزان قابلیت خود به مرتبه ای از مراتب آن نایل می شود که نهایت آن، مرحله اطمینان نفس است که مقام انبیا و اولیا است.

قرآن کریم در این خصوص می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي . (34)

«ای نفس مطمئن، به سوی پروردگار خود برگرد، در حالی که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در جمع بندگانم و در بهشتم داخل شو.»

از دیدگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام رضایت الهی از بندگان از باب لطف اوست نه عملکرد بندگان؛ زیرا انسان هر عمل نیکی انجام دهد، به کمک خدا است. در واقع خداست که بنده اش را موفق به انجام کارهای نیکی می کند. پس کار نیک نیز توسط خدا انجام می شود ولی ما آن را به خودمان نسبت می دهیم، پس ما نمی توانیم موجبات رضایت الهی را فراهم کنیم.

مطلب دیگر این که، رضایت الهی اصلاً سبب بردار نیست، چه رسد به این که ما سبب این رضایت باشیم؛ زیرا خداوند خود سبب بلکه مسبب الأسباب است. همه چیز از او متأثر می شود و او از چیزی متأثر نمی گردد.

امام حسین علیه السلام عرضه می دارد که:

«خدایا! رضای تو والاتر از آن است که چیزی از سوی تو علت و سبب آن گردد، چه رسد به این که من سبب آن باشم؛ زیرا رضایت پیرو نفعی است که به صاحب رضا می رسد و تو غنی تر از آنی که خودت از خودت نفع ببری تا چه رسد که از من منتفع شوی.»

بدیهی است، وقتی رضای خدا بی علت باشد عطا و بخشش او نیز بی علت خواهد بود. همچنین قبول عبادات نیز بی علت است؛ زیرا عبادات ما نمی تواند علت قبولی در بارگاه ربوبی باشد.

تا بدانی تو که این آن علت است

کانچه آنجا می رود بی علت است
گر برین درگه نداری هیچ تو
هیچ نیست افکنده کمتر پیچ تو
نی همه زهد مسلّم می خرند
هیچ بر درگاه او هم می خرند (35)

خدایی که بی علت آفریده است، بی علت روزی می دهد و بی علت نیز می آمرزد.

بود خوش دیوانه ای در زیر دل
گفت هر چیزی که در وی ماند خلق
علت است و من چو هستم دولتی
می رسم از عالم بی علّتی
از ره بی علّتیم آورده اند
درجنون دولتیم آورده اند
هر که در بی علّتی حق فتاد
در خوشی جاودان مطلق فتاد (36)
چون به علّت نیست نیکویی ز تو
بد نبیند هیچ بدگویی ز تو (37)
کار من بی علت است و مستقیم
نیست تقدیرم به علّت ای سقیم
عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش بنشانم به وقت
مثنوی مولوی

رضای محض در تسلیم محض است. تسلیم محض یعنی خشنودی از هر آنچه اتفاق می افتد؛ به طوری که آدمی در هر حال شاکر خداوند سبحان باشد. آنچه را که وقتش نرسیده است طالب نشود و آنچه را که وقتش رسیده است کاذب نگیرد. از خداوند تقدّم و تأخّر چیزی را نخواهد، بلکه جان و دل را به خواسته های الهی بدهد. بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«...حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ...».

«تا این که دوست نداشته باشم که چیز پسین را به پیش و چیز پیشین را به پس بیندازی.»
انسان باید بدانچه مقسوم است، راضی و ملزم باشد و طالب کمتر یا بیشتر از آنچه که هست نباشد.
از دیدگاه عارف، گله از تقسیم نوعی کفر است؛ زیرا نوعی اعتراض به عدالت یا به حکمت قسّام علّام است.

چونکه قسّام اوست کفر آمد گله

صبر باید، صبر مفتاح الصله
راضیم من قسمت قسّام را
کو خداوند است خاص و عام را
مرغ و ماهی قسمت خود می خورند
مور و مار از نعمت او می چرند
باش راضی گر تویی دل زنده ای
کو رساند روزی هر بنده ای (38)

8 و 9 - شاکر و مشکور - حامد و محمود

بنده را سزد که شاکر باشد و خدای را سزد که مشکور گردد؛ زیرا بنده منعم است و خدایش مُنعم. هر نعمتی را شکری است و هر شکری خود نعمتی دیگر است. پس در هر نعمتی دو شکر نهفته است. چون نعمت های الهی بی پایان است، بنابراین، شکر این نعمت ها نیز بی پایان تر از خودشان است. از این رو هیچ کس را قدرت به جا آوردن شکر نعمت های الهی نبوده و نخواهد بود و جناب سعدی چه نیکو گفته است که:

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد (39)

یکی از علل ناتوانی و عجز انسان از شکر نعمت ها، این است که خود وی محصول و معلول نعمت الهی است؛ زیرا هستی انسان در اثر نعمت خداوند صاحب مَنّت است. چنین نیست که انسان باشد، سپس به نعمتی برسد و بخواهد شکر آن را به جا آورد. بلکه بودنش نعمتی است و توسط نعمت الهی از عدم به عرصه وجود آمده است. بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«مرا به واسطه نعمت به وجود آوردی، قبل از آن که وجود داشته باشم.»

بنابراین، نعمت ابتدایی، همان ابتدای خلقت آدمی است. نعمت های بعدی بعد از هستی یافتن انسان، هر لحظه به او روی آور می شوند. هر یک از لوازم زندگی نعمتی است در حق انسان زنده و به تعداد هر کدام شکری لازم است و به تعداد هر شکری که توفیق انجامش را یافت نیز شکری دیگر واجب است. بدین جهت همه انسان ها عاجزند از این که شاکری کامل برای خداوند سبحان باشند.

از این روی، امام حسین علیه السلام عرضه می دارند:

«خدایا! کدام یک از نعمت های تو را بشمارم و شکر کدام یک از عطایای تو را به جا آورم؟! در حالی که خارج از شمارش شمارشگران و علم حساب رسان است.»

نه تنها نعمت های الهی غیر قابل شمارش بوده و در نتیجه غیر قابل شکرگزاری است، بلکه از نظر امام حسین

علیه السلام اگر آدمی طی اعصار متمادی، همه لحظات عمرش را به شکرگزاری سپری کند نمی تواند حتی شکر یک نعمت از نِعَم بی نهایت الهی را به جای آورد، مگر به لطف الهی که خود این لطف لازمه اش شکر دیگر است.

بنابراین، همه از ادای شکر عاجزند، لیکن اعتراف به این عجز خود شکر عظیم است.

شکر نعمت چون کنی، چون شکر تو
نعمت تازه بود ز احسان او
عجز تو از شکر شکر آمد تمام
فهم کن دریاب قد تمّ الکلام (40)

امام صادق علیه السلام گفت: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: ای موسی مرا آن چنانکه سزاوار من است شکرگزار. موسی عرض کرد: پرودگارا! چگونه تو را چنانکه سزاوار است شکر گزارم، در صورتی که هر شکر من نعمتی است که تو به من عطا فرموده ای. خطاب آمد: ای موسی اکنون که دانستی که شکرگزاریت از من است، مرا شکر کردی. (41)

انواع شکر

شکر یا زبانی است یا غیر زبانی. شکر زبانی همان سپاسگزاری به زبان است؛ مانند گفتن جمله: «شکرا لِلّهِ»، شکر غیرزبانی گاه به اعضا و جوارح است و گاهی به قلب.

شکر به قلب؛ یعنی توجه قلبی به نعمت های الهی و تشکر قلبی از صاحب این همه نعمت. فهم این که هر شکر را شکر واجب است، کار قلب است. همچنین ادراک عجز از انجام سپاس های لایق خداوندی نیز عمل قلبی است.

شکر به اعضا و جوارح، عبارت است از به کارگیری هر یک از این اعضا در راهی که خداوند سبحان معین فرموده است. شکر دست، دستگیری از دیگران است. شکر ثروت انفاق در راه خیر است.

وجوب شکر یک امر عقلانی و خردمندانه است. آن که نعمتی ببیند به حکم عقل باید شکر آن را به جای آورد.

شکر مُنعم واجب آمد در خرد
ور نه بگشاید درِ خشم ابد
هین کرم بینید و این خود کس کند
کز چنین نعمت به شکر بس کند
سر ببخشد شکر خواهد سجده ای
یا ببخشد شکر خواهد قعده ای...
شکر نعمت، نعمت افزون کند
صد هزاران گل ز خاری سرزند (42)

همچنین در انواع شکر گفته اند:

شکر عوام بر طعام و لباس بود و شکر خواص بر آنچه بر دل ایشان درآید از معانی. (43)

خاصیت شکر و اهمیت آن

در اهمیت و ارزش شکر همین بس که خداوند سبحان خود را بدان متّصف کرده و خویش را «شکور» نامیده است. شکور یعنی بسیار شکرگزار. برای انسان این افتخاری بس عظیم است که مشکور او (خدا) خود شکور است، که: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ . (44)

البته شکرگزاری خداوند با شکرگزاری انسان فرق دارد. شکرگزار او پاداش دادن به شکر انسان و به عبارت دیگر پذیرفتن سپاس بندگان شاکر است.

یکی از خواص شکر زیادت یافتن نعمت است. علی علیه السلام فرمود:

«فِي الشُّكْرِ تَكُونُ الزِّيَادَةُ»؛ «زیادی نعمت در شکرگزاری است.» (45)

خاصیت دیگر آن، نقصان نعمت است، در صورتی که شکر بهجا آورده شود؛ یعنی به عکس صورت اوّل.

«مَنْ لَمْ يَشْكُرْ عُوقِبَ بِزَوَالِهَا». (46)

«هر که ناسپاسی کند به زوال آن نعمت عقاب می شود.»

این دو کلام از حضرت امیر المؤمنین، ترجمه این آیه شریف است که:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ . (47)

«اگر سپاسگزاری کنید بر نعمت هایتان، می افزایم و اگر ناسپاسی کنید، یقیناً به عذابی شدید گرفتار خواهید شد.»

شکر نعمت، نعمت افزون کند

کفر، نعمت از گفّت بیرون کند

بسیاری از اقوام گذشته به خاطر کفران نعمت به زوال نعمت که خود عذابی الیم است گرفتار شدند. قوم سبا یکی از آن اقوام است. آنان به جای اینکه قدردان نعمتهای الهی گردند و از هر نعمتی فراخور شأن آن بهره برداری کنند، به دام اصراف و تبذیر و غفلت و گرفتار گشته و پند پیامبران را نادیده گرفتند، بدین جهت هرچه داشتند از آنان گرفتند.

چون ز حد بردند نا شکری چنان

غیر ما حق کارگر شد در زمان

سیزده پیغمبر آنجا آمدند

گمراهان را ره نمودندی به پند

که هلا نعمت فزون شد شکر کو

مرک شکر ار بخشید حَرَّوَا

قوم گفته شکر ما را برد غول

این بود خوی لثیمان دنیبد کند با تو چو نیکو می کنی
کافران کآرند در نعمت جفاباز در دوزخ نداشان ربنا (49)
آن سبا ز اهل سبا بودند خامکارشان کفران نعمت به اکرام
یکی دیگر از خواص شکر، دوام نعمت است. شکر نعمت موجب ادامه یافتن آن نعمت و نعمت های دیگر الهی
در حق بنده شاکرش می گردد. که علی علیه السلام فرمود:
«فِي شُكْرِ النَّعْمِ دَوَامُهَا.»
همچنین فرمود: «إِسْتَدِمِ الشُّكْرَ تَدُمَّ عَلَيْكَ النِّعْمَةُ.» (50)
(مدام شکر کن تا نعمت بر تو مدام گردد).

این بود خوی لثیمان دنی
بد کند با تو چو نیکی می کنی
کافران کآرند در نعمت جفا
باز در دوزخ نداشان ربنا (49)

یکی دیگر از خواص شکر، دوام نعمت است. شکر نعمت موجب ادامه یافتن آن نعمت و نعمت های دیگر الهی
در حق بنده شاکرش می گردد. که علی (ع) فرمود:
«فِي شُكْرِ النَّعْمِ دَوَامُهَا.»
همچنین فرمود: «إِسْتَدِمِ الشُّكْرَ تَدُمَّ عَلَيْكَ النِّعْمَةُ.» (50)
(مدام شکر کن تا نعمت بر تو مدام گردد).

پی نوشت ها :

- 1 . مثنوی، دفتر اول، ص14، تصحیح رضائی.
- 2 . همان، ص15
- 5 . الرحمن : 37
- 7 . فاطر : 15
- 11 . آل عمران : 7
- 13 . طلاق : 3
- 19 . بقره : 29
- 20 . الکافی، ج2، ص307
- 24 . آل عمران : 139

- 26 . همزه : 3
- 30 . نور : 38 وَ اللَّهُ يُزِقُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .
- 31 . زمر : 53 لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً
- 34 . فجر : 28
- 41 . اصول کافی، ج3، ص155
- 43 . شرح التعرف، ج 3، ص 264
- 44 . شوری : 23
- 45 . غرر و درر آمدی، ج4، ص402، چاپ دانشگاه.
- 46 . غرر و درر آمدی، ج5، ص228، چاپ دانشگاه.
- 47 . ابراهیم : 70
- آن سبا زاهل سبا بودند خام
- کارشان کفران نعمت به اکرام
- 3 . کلیات فیض کاشانی، ص2
- 4 . مثنوی، دفتر دوم، ص84
- 6 . مثنوی، دفتر اول، ص61
- 8 . مثنوی معنوی.
- 9 . نظامی، لیلی و مجنون، ص429، انتشارات امیر کبیر.
- 10 . نظامی، مثنوی، مخزن الأسرار، مقدمه کتاب، ص13
- 12 . گلشن راز، شیخ محمود شبستری، بیت 901
- 14 . دیوان اشعار، ص316
- 15 . همان، ص312
- 16 . همان، ص366
- 17 . همان، ص 396
- 18 . همان، ص 396
- 21 . همان، ص397
- 22 . مثنوی، دفتر دوم، ص95، تصحیح رضانی.
- 23 . کلیات اشعار اقبال لاهوری، ص 108
- 25 . کلیات اقبال لاهوری، ص 111
- 27 . کلیات اقبال لاهوری، ص106
- 28 . کلیات اقبال لاهوری، ص 146
- 29 . کلیات شمس تبریزی، ص 975، چاپ امیرکبیر.
- 32 . مثنوی، دفتر 5 ، ص 267، تصحیح نیکلسون.
- 33 . مثنوی، دفتر 5 ، صص 261 و 267، تصحیح نیکلسون.
- 35 . منطق الطیر، ص120، تصحیح دکتر مشکور.

- 36 . مصیبت نامه، ص 119، انتشارات زوار.
- 37 . مصیبت نامه، ص 377، انتشارات زوار.
- 38 . مثنوی، دفتر 5 ، صص 318 و 319
- 39 . گلستان، مقدمه کتاب.
- 40 . مثنوی، دفتر 2، ص 116
- 42 . مثنوی، دفتر 3، ص 179
- 48 . دفتر سوّم، ص 185 و 184
- 49 . دفتر سوّم، ص 143
- 50 . غرر و درر آمدی، ج 4، ص 401، چاپ دانشگاه.